



نقش قطر در خیزش‌های مردمی جهان عرب: ظرفیت‌ها و محدودیت‌ها

علی اکبر اسدی^۱

تاریخ تصویب: ۱۳۹۰/۱۰/۲۸

تاریخ دریافت: ۱۳۹۰/۹/۳

چکیده

کشور قطر در خیزش‌های مردمی و تحولات جدید جهان عرب، نقش آفرینی قابل ملاحظه‌ای دارد و با تعقیب اهداف و سیاست‌های بلندپروازانه، تلاش می‌کند تا سطح تأثیرگذاری و بازیگری خود در سطح منطقه خاورمیانه و شمال آفریقا را در حد بازیگران محوری مانند ترکیه و عربستان سعودی ارتقا دهد. با توجه به این موضوع هدف این پژوهش بررسی ظرفیت‌ها و محدودیت‌های نقش آفرینی منطقه‌ای قطر است. بر این اساس نوشتار حاضر این پرسش را مورد بررسی قرار می‌دهد که آیا قطر می‌تواند نقش آفرینی‌های کنونی در تحولات عربی را به قدرت و نفوذ نهادینه منطقه‌ای تبدیل کند و این کشور برای ایفای نقشی اساسی و پایدار در تحولات منطقه از چه ظرفیت‌هایی برخوردار و با چه محدودیت‌هایی مواجه است؟ در این راستا ضمن تأکید بر نوعی از چارچوب مفهومی که قطر را به عنوان کشوری کوچک محسوب می‌کند و تبیین نقش قطر در خیزش‌های مردمی و تحولات جهان عرب، ظرفیت‌ها و موانع نقش آفرینی، به بررسی ظرفیت‌ها و محدودیت‌های منطقه‌ای این کشور می‌پردازد. یافته اصلی مقاله این است که هرچند روابط استراتژیک قطر با غرب، منابع و امکانات اقتصادی آن و همچنین قدرت نرم این کشور ظرفیت‌های مناسبی را برای نقش آفرینی در اختیار این کشور قرار می‌دهد، اما فقدان استقلال در سیاست خارجی، نبود اصول پایدار و تناقض در جهت‌گیری‌های سیاست خارجی و همچنین ضعف در مؤلفه‌های قدرت سخت، مانع از آن می‌شود که این کشور بتواند نقش آفرینی‌های کوتاه مدت خود را به جایگاه و نفوذ متداوم منطقه‌ای در بلندمدت تبدیل نماید.

واژگان کلیدی:

جهان عرب، خیزش‌های مردمی، دولت کوچک، سیاست خارجی، قطر.

مقدمه

خیزش‌های مردمی و قیام‌های منطقه خاورمیانه و شمال آفریقا که از اواخر سال ۲۰۱۰ با اعتراضات «تونس» آغاز شد و سپس در سال ۲۰۱۱ به اوج خود رسید، باعث ایجاد تغییرات مهم سیاسی و اجتماعی درون کشورها و همچنین شروع دگرگونی‌هایی در سطح منطقه‌ای شده است. در این تحولات بازیگران مختلف در سه سطح در حال نقش‌آفرینی و تأثیرگذاری در راستای اهداف و منافع خود هستند.

● در سطح داخلی رژیم‌های سیاسی حاکم یا ساختارها و عناصر به‌جای مانده از رژیم‌های سیاسی گذشته مانند «ارتش» و «بروکراسی» از یک سو، و جریان‌های سیاسی و انقلابی جدید از سوی دیگر در پی ایفای نقش هستند.

● در سطح منطقه‌ای بازیگران مختلفی سعی کرده‌اند تا با توجه به فرصت‌ها و تهدیدهای خاص خیزش‌های عربی برای منافع و اهداف ملی و منطقه‌ای خود بر این تحولات تأثیرگذار باشند و ترکیه، عربستان سعودی، جمهوری اسلامی ایران، عراق و قطر از بازیگران اصلی بوده‌اند؛ که در این راستا نقش‌آفرینی‌های مهمی داشته‌اند.

● قدرت‌های فرامنطقه‌ای نیز در سطح بین‌المللی سعی نموده‌اند تا روند تحولات منطقه‌ای را به گونه‌ای هدایت و مدیریت نمایند که در آینده به نحو بهتری منافع آن‌ها را تأمین نماید. نوشتار حاضر در تبیین نقش بازیگران سطح منطقه‌ای و به صورت خاص رویکرد و نقش «قطر» در خیزش‌های مردمی و تحولات جهان عرب متمرکز است. هرچند بازیگری و نقش‌آفرینی کشورهایی مانند ترکیه، عربستان سعودی و ایران در سطح منطقه‌ای با توجه به مؤلفه‌های قدرت و داشتن ویژگی‌های یک بازیگر محوری یا قدرت منطقه‌ای پذیرفته شده و منطقی به نظر می‌رسد، اما نقش‌آفرینی قطر بسیار بلند پروازانه‌تر از جایگاه این کشور کوچک در سطح منطقه محسوب می‌شود و بر این اساس رویکرد و نقش‌آفرینی کشور با پرسش‌های متعددی همراه است. در حالی که رویکرد و نقش‌آفرینی سایر کشورهای منطقه با توجه به ساختار و منافع سیاسی-امنیتی و اقتصادی آن‌ها و نقش منطقه‌ای که این کشورها برای خود تعریف می‌کنند تا حد زیادی قابل فهم و تبیین است، اغلب ناظران نوع رویکردها و نقش‌آفرینی‌های قطر در قبال خیزش‌های مردمی و تحولات کشورهای عربی را با نوعی ابهام، پیچیدگی و مرموزانه تلقی می‌کنند که نیازمند واکاوی و شناخت عمیق‌تر است.

قطر تاکنون سعی کرده است تا در حوزه‌ها و کشورهای مختلف دچار تحول در جهان عرب، نقش‌آفرینی جدی و مؤثری داشته باشد و بر این اساس اغلب قطر را به عنوان کشوری کوچک با نقش‌آفرینی بزرگ و اهداف بلندپروازانه در سطح منطقه تلقی می‌کنند.

قطر در کشورهای شمال آفریقا و به خصوص «لیبی» از مهم‌ترین کشورهای اثرگذار در تحولات بوده است. در تحولات «یمن» و «بحرین»، قطر به رغم همراهی با طرح‌ها و ابتکارات شورای همکاری خلیج فارس، هم‌زمان نقشی متفاوت و برجسته‌تر نیز برای خود تعریف کرده است. در تحولات و ناآرامی‌های «سوریه» نیز، قطر هم به صورت منفرد و هم در قالب اتحادیه عرب سعی نموده است تا در تشدید بحران و ایجاد دگرگونی در این کشور پیشتاز باشد و در سوریه نیز نقشی همانند «لیبی» ایفا نماید.

با توجه به این سطح از نقش‌آفرینی قطر در تحولات عربی، یکی از پرسش‌های اساسی قابل طرح آن است که قطر برای ایفای نقشی اساسی و پایدار در تحولات منطقه از چه ظرفیت‌هایی برخوردار و با چه محدودیت‌هایی مواجه است؟ در این راستا این نوشتار بر این موضوع تأکید دارد که هرچند روابط استراتژیک قطر با غرب، منابع و امکانات اقتصادی آن و همچنین قدرت نرم این کشور ظرفیت‌های مناسبی را برای نقش‌آفرینی در اختیار این کشور قرار می‌دهد، اما وابستگی نسبی و فقدان استقلال در سیاست خارجی، فقدان اصول پایدار و تناقض در جهت‌گیری‌های سیاسی و ضعف در مؤلفه‌های قدرت سخت، مانع از آن می‌شود که این کشور بتواند نقش‌آفرینی‌های کوتاه مدت خود را به جایگاه و نفوذ متداوم منطقه‌ای در بلندمدت تبدیل نماید. این فرضیه در مقابل آن دسته از دیدگاه‌هایی در مورد «نقش منطقه‌ای قطر» قرار می‌گیرد که بدون در نظر گرفتن محدودیت‌های ساختاری و نقش‌آفرینی غیرمستقل این کشور، سعی دارند تا قطر را از منظر جایگاه و نقش‌آفرینی منطقه‌ای با بازیگران اصلی دیگر در منطقه مانند ایران و عربستان سعودی مقایسه نمایند. با این حال ظرفیت‌هایی مانند توان اقتصادی، برخی از ابعاد قدرت نرم و روابط استراتژیک آن نیز مورد غفلت و بی‌توجهی واقع شده است. بر این اساس در نوشتار حاضر ابتدا چارچوبی نظری و مفهومی مورد اشاره قرار می‌گیرد که با توجه به ویژگی‌های قطر این کشور را به عنوان دولتی کوچک با مؤلفه‌های خاص قلمداد می‌کند. سپس رویکرد و نقش قطر در خیزش‌های مردمی و تحولات جدید جهان عرب از جمله تونس، مصر، یمن، بحرین و سوریه تبیین می‌شود و در نهایت ظرفیت‌ها و موانع و محدودیت‌های نقش‌آفرینی منطقه‌ای قطر در تحولات خاورمیانه و شمال آفریقا بررسی خواهد شد.

قطر به مثابه دولتی کوچک

«نورنالیست‌ها» در تبیین سیاست خارجی دولت‌ها و تحول‌های بین‌المللی بر این نکته تأکید دارند که رفتار واحدهای سیاسی در محیط بین‌المللی در وهله اول تحت تأثیر شرایط و الزامات سیستمی و بین‌المللی است. به عبارت دیگر ویژگی‌های آنارشیک نظام بین‌الملل

و فقدان قوه تحمیلی یا تنظیمی ورای دولت‌ها است که باعث می‌شود واحدهای سیاسی رفتارهای مشابهی در جهت ارتقا امنیت به باور رئالیست‌های تدافعی یا ارتقا قدرت به اعتقاد رئالیست‌های تهاجمی از خود بروز دهند. با این حال به رغم عدم توجه نورئالیست‌ها به ویژگی‌ها و شرایط داخلی کشورها در تبیین سیاست خارجی آن‌ها، تفاوت سیاست خارجی و نقش‌آفرینی منطقه‌ای یا بین‌المللی دولت‌ها بر حسب میزان قدرت آن‌ها، مورد پذیرش نظریه پردازان نورئالیسم است و «سطح قدرت» نقطه تمایز دولت‌ها را تشکیل می‌دهد. البته در میان رئالیست‌ها، نظریه پردازان رئالیسم «کلاسیک» و رئالیسم «نوکلاسیک» بر این موضوع تأکید دارند که گذشته از متغیرهای سیستمی، متغیرهای داخلی نیز بر سیاست خارجی دولت‌ها تأثیر جدی دارند. از جمله «جفری تالیافرو» و سایر نظریه‌پردازان رئالیسم نوکلاسیک، معتقدند که متغیرهای داخلی دولت‌ها مانند «سطح قدرت» یا «استخراج» و «بسیج منابع» از جامعه، رابطه دولت و جامعه و حتی مؤلفه‌انگاره‌ای مانند «ایدئولوژی» و «هویت» به عنوان متغیرهای میانجی بین الزامات سیستمی و سیاست خارجی دولت‌ها عمل می‌کنند (Lobel, 2009: 10).

در تبیین جایگاه دولت‌های مختلف در نظام منطقه‌ای و بین‌المللی و سطح قدرت آن‌ها که بر تعریف دولت‌ها از اهداف و نقش‌آفرینی خارجی خود تأثیرگذار است، در چارچوب‌های نظری مختلف بر متغیرهای متفاوتی تأکید می‌شود. به عنوان نمونه اغلب رئالیست‌ها بر مؤلفه‌های مادی قدرت تأکید دارند و نقش‌آفرینی و تعریف منافع دولت‌ها را بر حسب قدرت تعریف می‌کنند، اما «سازهانگاران» معتقدند که هویت کشورها تعیین‌کننده نقش و سپس منافع آن‌ها و در نهایت رفتار واحدهای سیاسی در عرصه سیاست خارجی است. با این حال برخی در طبقه‌بندی کشورها و نقش‌آفرینی آنان در عرصه سیاست خارجی سعی می‌کنند که به صورت همزمان مؤلفه‌های مادی و غیرمادی یا انگاره‌ای را مد نظر قرار دهند. از جمله «روبرت کوهن» در سنخ‌شناسی خود چهار دسته از دولت‌ها را از نظر اندازه شناسایی می‌کند که با توجه به فهم رهبران از قابلیت‌های دولت خود و نقش‌های سیستمی است که فکر می‌کنند و دولت به دلایل مرتبط آن را ایفا می‌کند. بزرگ‌ترین دولت‌ها شامل قدرت‌های بزرگ یا دولت‌های تعیین‌کننده در سیستم هستند و از منظر «نئورئالیسم» قطب‌هایی محسوب می‌شوند که قطبیت نظام بین‌الملل را مشخص می‌سازند. در مرحله بعد قدرت‌های درجه دوم یا دولت‌های تأثیرگذار بر سیستم قرار دارند که نمی‌توانند بر سیستم تسلط پیدا کنند؛ اما می‌توانند به صورت یک‌جانبه یا چندجانبه بر آن تأثیرگذار باشند. سپس می‌توان قدرت‌های متوسط را مورد اشاره قرار داد که دولت‌های تأثیرگذار بر سیستم هستند، اما نمی‌توانند به تنهایی تأثیرات سیستمی داشته باشند، بلکه تأثیرگذاری

آن‌ها از طریق ائتلاف‌ها، گروه‌بندی‌های منطقه‌ای یا سازمان‌های بین‌المللی صورت می‌گیرد. سرانجام چهارمین دسته از دولت‌ها، دولت‌های کوچک هستند که «کوهن» آن‌ها را دولت‌های غیرتأثیرگذار بر سیستم می‌داند، چرا که آن‌ها نمی‌توانند بر نیروهای سیستمی تأثیرگذار باشند، مگر به عنوان عضوی از گروه بزرگ‌تری از دولت‌ها که در قالب آن، دولت‌ها باز هم تأثیرات محدودی خواهند داشت. براساس این طبقه‌بندی و با توجه به قابلیت‌های مادی، می‌توان قطر را به عنوان کشوری کوچک محسوب کرد (Shushan, 2011).

در طبقه‌بندی کشورها به عنوان دولت کوچک و ارائه تعریفی مشخص از این نوع دولت و ویژگی‌های آن در نظام بین‌الملل، اجماع نظر چندانی وجود ندارد. به گونه‌ای که برخی بهترین شیوه را عدم تعریف دولت کوچک می‌دانند و معتقدند که دولت‌های کوچک به اندازه کافی شناخته شده‌اند و نیازی به ارائه تعریف خاص نیست. با این حال تلاش‌های مختلفی برای ارائه تعریف و تبیین ویژگی‌های دولت‌های کوچک در ادبیات روابط بین‌الملل انجام شده است. از جمله کوشش‌های مهم تعریف دولت کوچک بر اساس ویژگی‌هایی مانند اندازه است و در این خصوص بر اندازه جمعیت، وسعت و اندازه جغرافیایی و یا ترکیبی از این دو تأکید شده است. اما در این چارچوب‌ها نیز توافق نظر بالایی در مورد استفاده از این معیارها یا حد و اندازه جمعیت یا وسعت سرزمینی مورد نظر مشاهده نمی‌شود.

«ماتیس مس» در بررسی مفهومی و نظری خود در مورد دولت کوچک به تعاریف مبتنی بر معیارهای کمی، تعاریف مبتنی بر معیارهای کیفی و خود طبقه‌بندی اشاره می‌کند. وی در تبیین تعاریف مبتنی بر معیارهای کمی به معیارهایی مانند اندازه فیزیکی، اندازه اقتصاد، ارتش و موارد مشابه می‌پردازد و معتقد است که امروزه معیار کمی متداول برای اندازه دولت، جمعیت است که از سه مزیت وجود داده‌ها، خط تمایز دقیق و ارتباط با سایر اندازه‌ها برخوردار است. با این حال مشکلات کاربرد معیار اندازه جمعیت نیز در زمان عملیاتی کردن آن تا حد زیادی مشخص می‌شود. در تعاریف مبتنی بر معیارهای کیفی از دولت کوچک به دو رویکرد اشاره می‌شود، اول این که دولت‌هایی که بزرگ نیستند کوچک محسوب می‌شوند، که برای دولت‌های بزرگ اهمیتی ندارند و در انجام وظایف بزرگ در روابط بین‌الملل ناتوان هستند. رویکرد دوم بر رفتار دولت‌های کوچک به عنوان یک گروه متمرکز است و رفتارهایی مانند مشارکت محدود در امور بین‌الملل، علاقه‌مند به سازمان‌های حاکمیتی بین‌المللی، مدافع حقوق بین‌الملل، دوری از به‌کارگیری نیروی نظامی و به طور کلی داشتن اولویت‌های محدود و اغلب منطقه‌ای در سیاست خارجی

1- Auto-categorization

تأکید می‌شود (Maass, 2009: 74-78).

در موضوع «خود طبقه‌بندی» بر انتخاب دولت‌ها به عنوان کوچک یا بزرگ، بر درک دولت‌ها از خود تأکید می‌شود. این رویکرد با مشکلات زیادی مواجه است از جمله این که درک چه کسی باید مورد لحاظ قرار بگیرد، ارتباط عملکرد دولت‌ها با اندازه آن‌ها مشخص نیست و دیگر این که این نوع تعریف امکان وارد شدن انگیزه‌های سیاسی در شکل‌دهی به مفهوم دولت کوچک را ایجاد می‌کند. با این حال مزیت اصلی این نوع تعریف رابطه نزدیک آن با سیاست خارجی است. تعریف دولت‌ها به عنوان دولت کوچک یا بزرگ براساس طبقه‌بندی خود آن‌ها یا دولت‌های ثالث، تلاقی نزدیکی بین طبقه‌بندی دولت کوچک و نوع متمایزی از سیاست خارجی ایجاد می‌کند. «مس» در انتهای مقاله خود پس از بررسی رویکردهای مختلف عنوان می‌کند که: «شاید رویکرد مفید ترکیب فهم دولت‌ها از اندازه خود به عنوان معیارهایی بسیار ذهنی با معیارهای عینی‌تر مانند میزان جمعیت باشد. با این حال در مجموع نمی‌توان تعریف واحدی از دولت کوچک ارائه داد» (Maass, 2009: 79).

در صورتی که بخواهیم جایگاه «قطر» در سطح منطقه‌ای و بین‌المللی و طبقه‌بندی آن به عنوان یک دولت کوچک، متوسط یا بزرگ را به درستی مورد بررسی قرار دهیم، با توجه به معیارها و چارچوب‌های مفهومی ارائه شده در خصوص دولت‌های کوچک از یک سو و ویژگی‌ها و نقش آفرینی‌های خاص «قطر» از سوی دیگر، با ابهامات و تناقضات مختلفی روبه‌رو می‌شویم. با این حال برای کاهش این نوع ابهامات و تناقضات در این جا چارچوب دوبعدی مورد اشاره «ماتیس مس» که از مطلوبیت بیشتری به خصوص در تحلیل شرایط و رفتارهای سیاست خارجی قطر برخوردار است، مورد استفاده قرار می‌گیرد. این چارچوب از یک سو شامل معیارها و مؤلفه‌های عینی مانند میزان وسعت و جمعیت و از سوی دیگر شامل معیارهای ذهنی به خصوص درک دولتمردان این کشور از دولت خود است که در رفتارهای سیاست خارجی این کشور نیز بروز و نمود پیدا می‌کند.

در قالب این چارچوب دو بعدی و با توجه به معیارهای عینی مانند جمعیت و وسعت، «قطر» در زمره دولت‌های کوچک قرار می‌گیرد و آسیب‌پذیری‌های خاص دولت‌های کوچک در مورد آن صادق است؛ از سوی دیگر دولتمردان این کشور سعی دارند با استفاده از منابع اقتصادی و همچنین ارتقا قدرت نرم آن تصویری بزرگ‌تر از یک دولت کوچک ارائه دهند که در سیاست خارجی و نقش آفرینی‌های آن نیز نمودهای خود را دارد. بر این اساس در تبیین ویژگی‌های قطر می‌توان به صورت همزمان توانمندی‌ها و نقاط قوت و همچنین آسیب‌پذیری‌های آن را مورد تأکید قرار داد. این دو با هم و در تلاقی با هم رفتارهای سیاست خارجی «قطر» از جمله نقش آن در خیزش‌های مردمی و تحولات عربی

را شکل می‌دهد. در واقع مجموعه مؤلفه‌هایی را که می‌توان به عنوان مبانی تشکیل دهنده و عوامل زیربنایی تأثیرگذار بر سیاست خارجی قطر مورد توجه قرار داد، در دو دسته از عوامل قابل تقسیم‌بندی هستند:

● نخست آسیب‌پذیری‌ها و موانع و تهدیدهای خاص قطر در عرصه داخلی و منطقه‌ای است که از ویژگی‌های خاص دولت‌های کوچک مشتق می‌شود.

● دوم پتانسیل‌ها و توانمندی‌های خاص این کشور است که حکومت سعی دارد از آن‌ها در جهت اهداف سیاست خارجی و پوشش دادن چالش‌ها و آسیب‌پذیری‌های خود استفاده نماید. کشور قطر که در سال ۱۹۷۱ استقلال یافت و تنها چهل سال از حیات آن به عنوان کشوری مستقل در عرصه بین‌المللی می‌گذرد، از منظر معیارهای عینی از جمله جمعیت اندک و وسعت جغرافیایی به گونه‌ای است که نمی‌توان آن را در سطح دولت‌های متوسط طبقه‌بندی نمود و در نتیجه در رده دولت‌های کوچک قرار می‌گیرد. هرچند جمعیت ساکن قطر حدود یک میلیون و هفتصد هزار نفر است، اما بخش عمده این جمعیت را مهاجران و کارگران خارجی مقیم این کشور تشکیل می‌دهند و تنها حدود ۲۵۲ هزار نفر از این جمعیت را شهروندان اصلی قطر تشکیل می‌دهند (Blanchard, 2011). وسعت جغرافیایی قطر نیز تنها ۱۱۵۸۶ کیلومتر مربع است که از این منظر رتبه ۱۶۶ را در بین کشورهای جهان دارد (CIA, 2012). از مهم‌ترین آسیب‌ها و تهدیداتی که قطر را به عنوان دولتی کوچک تهدید می‌کند، وسعت جغرافیایی و جمعیت اندک، مشکل تداوم و هویت تاریخی، فقدان توان نظامی لازم، وابستگی در عرصه سیاست خارجی و امنیتی، موقعیت ژئوپلیتیک خاص و همسایگی با دولت‌های بزرگ و موارد مشابه قابل اشاره است. با این حال رهبران این کشور به خصوص از زمان به قدرت رسیدن «شیخ حمد» -حاکم کنونی این کشور- تلاش‌ها و اقدام‌های مهمی را برای مقابله با این آسیب‌ها و چالش‌ها آغاز کرده‌اند که تا حد بسیار زیادی موفقیت‌آمیز بوده است و باعث تضمین بقا و ثبات قابل توجه برای این کشور شده است.

اما در کنار آسیب‌ها و تهدیدها، قطر دارای ظرفیت‌ها و توانمندی‌های خاصی نیز می‌باشد که این کشور را در عرصه سیاست خارجی و تلاش رهبران آن برای حفظ بقا و امنیت کشور یاری می‌دهد. از جمله این قابلیت‌ها می‌توان به برخورداری از منابع انرژی و اقتصادی قدرتمند در مقیاس خود، انسجام و ثبات و کارآمدی داخلی، پتانسیل‌های رسانه‌ای و فعالیت‌ها و عملکرد فرهنگی و آموزشی قابل توجه به عنوان منابع قدرت نرم اشاره نمود. رشد و توانمندی اقتصادی قطر از جمله مؤلفه‌هایی است که مقامات قطری از آن به عنوان عامل مثبت در سیاست خارجی استفاده می‌کنند. در عرصه اقتصادی، قطر به طور سنتی اقتصادی مبتنی بر صدور مروارید داشته است، اما با پیدایش نفت و گاز، اکنون اقتصاد

این کشور بر مبنای صدور گاز به ویژه در قالب LNG استوار است. قطر از سال ۱۹۷۳ وارد عرصه تولید نفت و سپس گاز شد. قطر با داشتن ۲۵/۳۸ میلیارد بشکه نفت خام دوازدهمین رتبه جهانی منابع نفت را در اختیار دارد و ظرفیت تولید روزانه نفت خام آن ۱/۴۳۷ میلیون بشکه است که رتبه بیستم جهانی محسوب می‌شود (cia,2012). از نظر منابع گاز، قطر رتبه سوم را بعد از روسیه و ایران با ۲۵/۶ تریلیون متر مکعب گاز یا ۱۴/۴ درصد منابع گازی دنیا در اختیار دارد. اما اهمیت و موفقیت قابل توجه قطر در تولید و صادرات گاز مایع یا LNG است. قطر با مشارکت شرکت‌های بزرگ بین‌المللی و به خصوص امریکایی و دستیابی به فناوری تولید LNG به سطح بالای تولید LNG رسیده است. این کشور توانست در سال ۲۰۰۸ در تولید LNG از اندونزی پیشی بگیرد و به بزرگ‌ترین صادر کننده گاز طبیعی مایع جهان تبدیل شود. «محمد بن صالح الساده» وزیر انرژی و صنایع قطر، پیش‌بینی می‌کند تولید گاز کشورش از سالانه ده میلیون تن در سال ۲۰۱۱ به دوازده میلیون تن در سال ۲۰۱۵ خواهد رسید (شفاف، ۱۳۹۰).

نکته مهم دیگر در خصوص شرایط اقتصادی قطر آن است که دولت این کشور توانسته است رشد اقتصادی را به رفاه اجتماعی ترجمه کند و بر این اساس می‌توان شاهد شهروندانی با رضایت بالا و ثروتمند در این کشور بود که به حمایت از تدویم حاکمیت «آل ثانی» در این کشور می‌پردازند. در سال ۲۰۱۰ رشد تولید ناخالص داخلی قطر ۱۶/۳ درصد بوده که بیشترین رشد در سطح جهانی بوده است. همچنین سرانه تولید ناخالص داخلی قطر در سال ۲۰۱۰، ۱۷۹۰۰۰ دلار بوده است و از این منظر نیز این کشور رتبه نخست را در سطح جهانی به خود اختصاص داده است. نرخ بیکاری در قطر تنها ۰/۵ درصد است که دومین نرخ کم بیکاری در سطح جهانی است و هیچ فردی در این کشور زیر خط فقر زندگی نمی‌کند (cia,2012). منابع انرژی و اقتصاد قوی قطر باعث شد تا این کشور از رکود اقتصاد جهانی کمترین آثار منفی را متحمل شود و از جمله کشورهایی باشد که از این رکود عبور نماید. ظرفیت‌ها و پیشرفت‌های آموزشی، فرهنگی و اجتماعی قطر و قابلیت رسانه‌ای آن که در شبکه تلویزیونی «الجزیره» بروز یافته است، از جمله مؤلفه‌های مهمی است که قطر از آن‌ها در عرصه سیاست خارجی به عنوان «قدرت نرم» استفاده مناسب را می‌کند. کشور قطر در طول یک دهه گذشته سعی کرده است تا با فعالیت‌های برجسته در عرصه‌های آموزشی، ورزشی و فرهنگی تصویر برجسته‌ای را از خود در عرصه بین‌المللی ارایه کند؛ یا به عبارت

۱- گاز طبیعی مایع‌شده (LNG)، مایعی روشن و بدون هیچ رنگ و بو است که بخش اعظم آن از گاز متان تشکیل شده است و درصد ناچیزی هم هیدروکربن‌های آلی و نیتروژن در آن یافت می‌شود.

دیگر برای خود تصویر سازی کند. قطر میزبان تورنمنت‌های ورزشی بین‌المللی است و کسب میزبانی جام جهانی فوتبال در سال ۲۰۲۲ نیز از تلاش‌های این کشور در این عرصه حکایت دارد. از جمله تلاش‌های فرهنگی قطر نیز می‌توان به «فستیوال فرهنگی سالانه» این کشور، تلاش برای ایجاد موزه‌های مهم و بین‌المللی و ایجاد شهری آموزشی با مشارکت دانشگاه‌های مهم غربی اشاره نمود که به مدیریت «شیخه موزه» یکی از همسران «ملک حمد» پادشاه قطر انجام می‌شود (Peterson, 2006: 747).

اقدام مهم دولت قطر در عرصه رسانه‌ای، ایجاد و توسعه شبکه تلویزیونی «الجزیره» است که تنها مسأله داخلی و حتی منطقه‌ای به شمار نمی‌رود و ابعادی جهانی پیدا کرده است. «شبکه الجزیره» بعد از تعطیلی شبکه «بی‌بی‌سی عربی» به دلیل قطع حمایت مالی عربستان سعودی و بیکاری کارکنان آن، ایجاد شد. این کارکنان موضوع ایجاد شبکه‌ای عربی در قطر را با امیر این کشور مطرح کردند و با پذیرش این موضوع از سوی «شیخ حمد»، این شبکه به طور موقت برای بررسی مسایل کشور به صورت متعادل و معرفی این کشور ایجاد شد. سپس در سال ۱۹۹۷ این شبکه خبری به صورت رسمی آغاز به کار کرد و تحولی را در عرصه رسانه‌ای جهان عرب ایجاد نمود (پژوهشکده تحقیقات استراتژیک، ۱۳۹۰). «شبکه الجزیره» در حال حاضر از رسانه‌های تأثیرگذار و محوری عربی به شمار می‌رود که به ابزار مهمی برای اهداف سیاست خارجی و تلاش‌های دیپلماتیک قطر تبدیل شده است. هرچند قطری‌ها سعی دارند به منظور افزایش اعتبار «الجزیره» آن را به عنوان رسانه‌ای مستقل مطرح سازند، اما واقعیت موجود فعالیت این شبکه در چارچوب سیاست‌ها و اهداف سیاست خارجی قطر است و رویکرد «الجزیره» در خصوص تحولات عربی این موضوع را به خوبی نمایان می‌سازد.

رویکرد قطر در خیزش‌های مردمی و تحولات جدید جهان عرب

هرچند قطر به لحاظ معیارهای عینی مانند وسعت و جمعیت و آسیب‌پذیری در قبال قدرت‌های منطقه‌ای و قدرت‌های فرامنطقه‌ای در قالب دولت‌های کوچک قرار می‌گیرد، اما رهبران این کشور به سیاست‌ها و رفتارهایی به خصوص در عرصه سیاست خارجی متوسل شده‌اند که هدف آن ایفای نقشی فراتر از یک دولت کوچک و برجسته‌تر کردن این کشور در جامعه بین‌المللی است. در این راستا از جمله سیاست‌ها و رفتارهای محوری قطر در سیاست خارجی خود را می‌توان، همکاری و ائتلاف‌سازی با قدرت‌های بزرگ به خصوص آمریکا، تلاش برای میانجی‌گیری در بحران‌ها و منازعه‌های منطقه‌ای، سیاست توازن و تعادل و ارتباط‌گیری با تمام قدرت‌های منطقه‌ای و برندسازی و تصویرسازی از خود در عرصه

بین‌المللی، مورد اشاره قرار داد. در راستای سیاست‌های فوق که در واقع در جهت غلبه بر آسیب‌پذیری‌های ساختاری و همچنین ایفای نقشی فراتر از یک دولت کوچک محسوب می‌شود، مقامات قطری در خیزش‌های مردمی و تحولات جدید عربی نیز سعی کردند تا نقشی مهم و برجسته از خود به نمایش بگذارند.

رهبران قطر تلاش می‌کنند تا از اغلب تحولات منطقه‌ای به عنوان فرصت‌هایی مهم در جهت افزایش نقش آفرینی و جایگاه خود در سطح منطقه استفاده نمایند؛ تا بتوانند این کشور را فراتر از دولتی کوچک مانند سایر کشورهای حاشیه جنوبی خلیج فارس مطرح سازند. بر این اساس نمی‌توان شاهد سیاست‌ها و راهبردهای یکسانی از سوی قطر در تمام حوزه‌های منطقه‌ای بود، بلکه قطری‌ها در چارچوب شش محور یا ملاحظه اساسی برجسته‌سازی تصویر بین‌المللی و تأثیرگذاری منطقه‌ای، پایبند نبودن به اصول و تابوهای خاص در سیاست خارجی، آسیب‌پذیری حداقلی از تحولات و دگرگونی‌های منطقه‌ای، همگامی با غرب و کسب حمایت بین‌المللی، بهره‌گیری از منابع مادی و قدرت نرم مانند ابزارهای رسانه‌ای و تعادل و توازن نسبی در بازیگری در بحران‌ها، راهبردهای متمایزی را در بحران‌ها و تحولات عربی اتخاذ نمایند.

در حالی که «قطر» در خصوص خیزش‌های مردمی و انقلاب‌های کشورهای شمال آفریقا نقشی تسریع‌کننده و در جهت حمایت از انقلاب‌ها داشت، در خاورمیانه برخی ملاحظات اساسی «قطر» مانع از اتخاذ رویکردی یکپارچه شده است و در حوزه‌هایی مانند «یمن» و به خصوص «بحرین» به کنترل بحران، و در «سوریه» به تشدید بحران کمک کرده است. در «تونس، مصر و لیبی» این کشور به عنوان بازیگری حامی دگرگونی عمل کرد و به خصوص در مورد بحران لیبی، «قطر» نقش برتر و ویژه را در میان کشورهای عربی داشت. در «یمن» و «بحرین» هرچند نقش آفرینی‌های قطر در قالب رویکرد جمعی و مشترک کشورهای عضو شورای همکاری خلیج فارس صورت می‌گیرد، اما این کشور تلاش دارد تا نقش به نسبت متمایزی ایفا کند و به خصوص از چارچوب سیاست‌های تحمیلی عربستان سعودی بر شورای همکاری خارج شود. در مورد «سوریه» نیز قطر سعی کرده است رویکرد رادیکال و متمایزی که هدف آن تغییرات اساسی در این کشور است را از خود نشان دهد.

قطر از اعتراضات مردمی در «تونس» حمایت کرد. از زمان شروع جنبش در تونس، «شبکه الجزیره» به صورت تمام وقت در خدمت مخالفان رژیم حاکم قرار گرفت و ضمن برقراری تماس تقسیم با معترضان در صحنه، کوشید به اعتراضات عمومی دامن بزند. از مهم‌ترین دلایل حمایت گسترده قطر از جنبش اعتراضی مردم تونس، رقابت این کشور با «عربستان سعودی» و مخالفت با دولت «بن علی»، حمایت شبکه الجزیره از اسلام‌گرایان

تونسی و حضور حامیان جریان‌های معارض دولت «بن علی» در الجزیره بود. با این حال بعد از کنار رفتن «بن علی» از قدرت و انجام اصلاحات و برگزاری انتخابات تأثیرگذاری‌ها و اقدامات قطر در تونس با حساسیت‌ها و مخالفت‌های داخلی روبه‌رو شده است. از جمله تعدادی از احزاب تونس مانند «حزب کارگران کمونیست» و «حزب دموکراتیک ترقی خواه» با دعوت از شیخ حمد بن خلیفه آل ثانی امیر قطر برای حضور در جلسه افتتاحیه مجلس مؤسسان کشورشان مخالفت کردند (خبرآنلاین الف، ۱۳۹۰). همچنین هشدارهایی درباره تلاش قطر برای هزینه کردن اموالی در تونس در راستای اهداف خود داده شد و پرچم قطر در برخی تظاهرات‌های اعتراض‌آمیز سوزانده شد.

«قطر» همانند «تونس» از اعتراضات «مصر» نیز حمایت کرد و «شبکه الجزیره» نیز در این خصوص نقش مهمی داشت. البته رژیم «مبارک» قبل از آغاز اعتراضات گسترده در مصر از سیاست‌ها و اقدام‌های شبکه الجزیره ناراضی بود. به گونه‌ای که «احمد ابوالغیط»، وزیر امور خارجه مصر در دوره «مبارک» عنوان کرد: «اختلافات بین مصر و قطر به سیاست‌های شبکه خبری الجزیره بازمی‌گردد، زیرا این شبکه درباره مسایلی صحبت می‌کند که مصر راضی به آن نیست». همچنین الجزیره در گسترش اعتراضات مصر با پوشش تحولات آن نقش مهمی داشت و این موضوع باعث برخورد دولت با فعالیت‌های این شبکه و توقف پخش آن از فرستنده ماهواره‌ای «نایل ست» شد (نیک ملکی، ۱۳۹۰: ۱۶۱-۱۶۳). در کنار مؤلفه‌های کلی حمایت قطر از اعتراضات مصر، رقابت‌های آن با عربستان سعودی که به شدت با تغییر رژیم «مبارک» مخالف بود نیز، تأثیرگذار بود. بعد از کنار رفتن «مبارک» از قدرت و آغاز دوره جدیدی در حیات سیاسی مصر، قطر سعی کرده است تا با بهره‌گیری از ابزارهای مالی و همچنین ایجاد ابزارها و تقویت روابط سیاسی با گروه‌های سیاسی مصر مانند اخوانی‌ها و سلفی‌ها از یک سو و تقویت روابط با شورای نظامی حاکم از سوی دیگر، نفوذ خود را در مصر توسعه دهد. اما گذشته از «تونس، مصر و لیبی» مهم‌ترین حوزه در شمال آفریقا بود که قطر نقش آفرینی و تأثیرگذاری مهمی در آن داشت. دولت قطر از آغاز اعتراضات در لیبی ضمن برقراری ارتباط با مخالفان «قذافی» در منطقه آزاد شده «بنغازی» حضور یافت و با امضای یک توافق‌نامه با شورای انتقالی، برای بازاریابی در صدور نفت خام «لیبی» به نفع انقلابیون اقدام نمود و جزء اولین کشورهایی بود که تشکیلات سیاسی مخالفان «قذافی» را به عنوان دولت قانونی آن کشور به رسمیت شناخت. همچنین «قطر» اولین کشور عربی بود که در اجرای قطعنامه ۱۹۷۳ شورای امنیت به صورت نمادین تعدادی از هواپیماهای خود را برای شرکت در اجرای برنامه منطقه پرواز ممنوع در اختیار نیروهای ناتو قرار داد (جتی، ۱۳۹۰). در بحران لیبی رویکرد خاص قطر باعث اتصال مداخله بین‌المللی و اراده دولت‌های عربی در این

عرصه شد و این کشور با اقدامات سیاسی از جمله شناسایی شورای ملی انتقالی به عنوان اولین کشور عرب و حمایت‌های ملی، نظامی و رسانه‌ای به غرب در تغییر رژیم در لیبی بسیار کمک نمود (Blanchard, 2011). شبکه «الجزیره» تحولات لیبی را به صورتی خاص انعکاس داد و این مسأله در راستای مشارکت گسترده قطر در جرگه نیروهای بین‌المللی مخالف «قذافی» بود. دولت قطر با فرض سقوط حتمی دولت قذافی، بسیاری از احتیاط‌ها و ملاحظات را کنار گذاشت و در کنار سایر اقدامات خود، شبکه الجزیره را برای بسیج مخالفان و حتی فراتر از آن، توجیه مداخله ناتو در لیبی به کار گرفت.

قطر در جریان حمله ناتو به لیبی با هدف سرنگونی رژیم «معمار قذافی»، علاوه بر کمک‌های لجستیکی به طور مستقیم وارد جنگ علیه این کشور شد. پس از سرنگونی رژیم لیبی، قطر با تأسیس شبکه‌های ماهواره‌ای ویژه برای پوشش اخبار لیبی و از سوی دیگر با حمایت از برخی گروه‌ها به دخالت‌هایش در امور داخلی لیبی پرداخت. حجم دخالت‌های قطر در امور لیبی به حدی زیاد است که با وجود عدم استقرار نظام جدید در این کشور، مقامات «طرابلس» به انتقاد از اقدامات خودسرانه «دوحه» درباره امور داخلی کشورشان پرداخته‌اند. از جمله «عبدالرحمن شلقم» نماینده لیبی در سازمان ملل، درباره دخالت در امور داخلی کشورش به قطر هشدار داد و گفت: «به عنوان برادر به شما یادآوری می‌کنیم به امور داخلی ما نپردازید و در آن دخالت نکنید». وی تصریح کرد: «قطری‌ها نه تنها از برخی جریانات در لیبی حمایت می‌کنند بلکه تلاش می‌کنند که در امور اقتصادی از جمله مسایل نفتی و روابط خارجی لیبی نیز دخالت کنند. اما ما نمی‌خواهیم که هیچ نظامی امریکایی، انگلیسی یا قطری در خاک لیبی حضور داشته باشد. همچنین قطر به علت تشکیل احزاب وابسته به خود در لیبی متهم به دخالت در امور داخلی این کشور است» (خبرآنلاین، ۱۳۹۰).

در خصوص بحران بحرین، «قطر» در قالب سیاست‌های شورای همکاری مبنی بر حمایت از خاندان حاکم آل خلیفه به پیش رفت. با این حال از اعزام نیروهای نظامی به درون بحرین همانند عربستان سعودی و امارات عربی متحده خودداری کرد. همچنین با پخش فیلمی از شبکه الجزیره انگلیسی که در آن خشونت، شکنجه شدید نیروهای پلیس و سازمان امنیت بحرین علیه تظاهرکنندگان و معترضان بحرینی به نمایش درآمده بود، روابط منامه - دوحه تا مرز قطعی کامل پیش رفت. پس از پخش این فیلم مستند رسانه‌های حکومت بحرین نیز حملات شدیدی را متوجه حکومت قطر و رهبران آن کردند تا اختلاف‌های دو کشور رنگ و بوی تبلیغاتی و رسانه‌ای نیز به خود بگیرد. تنش در روابط دو کشور تا آنجا پیش رفت که در نشست پاریس موسوم به «دوستان لیبی»، در دیدار امیر قطر با «شیخ حمد آل خلیفه»، امیر بحرین در مورد تحولات منطقه نتوانست خشم خود را نگره دارد و از پخش

برنامه «بحرین: شیون در تاریکی» گلایه کرد. امیر بحرین در این دیدار به امیر قطر گفت: «پخش آن برنامه از شبکه الجزیره ما را زخمی کرد. بهتر است در سیاست‌های خود تجدید نظر کنید و با پخش چنین برنامه‌هایی فضای ملتهب بحرین را آشفته‌تر نکنید.» (دیپلماسی ایرانی، ۱۳۹۰) اما با این حال رویکرد کلی شبکه الجزیره پوشش کمتر اعتراضات و حتی فرقه‌ای و تحت تأثیر عوامل خارجی مطرح ساختن جنبش مردمی این کشور بوده است.

برخلاف رویکرد کاملاً یکجانبه و مداخله نظامی سعودی‌ها در بحرین، قطر رویکرد ملایم‌تری را اتخاذ کرد. از جمله «شیخ حمد بن جاسم بن جبر آل ثانی»، نخست‌وزیر و وزیر امور خارجه قطر، پیشنهادی را برای حل بحران بحرین آماده کرد. متقاعد کردن «شیخ خلیفه بن سلمان آل خلیفه»، نخست‌وزیر بحرین به کناره‌گیری از سمتش یک‌سال بعد از امضای توافقنامه آشتی ملی بین «شیخ حمد» شاه بحرین و معارضان شیعه بحرینی از جمله مفاد طرح پیشنهادی نخست‌وزیر قطر بود. براساس این طرح پیشنهادی، لازم بود که معارضان شیعه بحرینی از درخواست خود برای تشکیل نظام مشروطه سلطنتی در این کشور صرف نظر کرده و به درخواست برای اصلاحات به ویژه درباره فعالیت سیاسی و انتخابات بسنده کنند (خبرفارسی، ۱۳۹۰). اما با عدم استقبال مقامات بحرینی و سعودی، این طرح به نتیجه‌ای نرسید. نتیجه نهایی آن‌که در نهایت قطر به رغم برخی فعالیت‌های رسانه‌ای و موضع‌گیری‌های متفاوت، در قالب رویکرد کلی شورای همکاری خلیج فارس مبنی بر حمایت از حکومت آل خلیفه در قبال معترضین حرکت کرد. در خصوص تحولات یمن نیز هرچند سیاست رسمی قطر در قالب طرح و سیاست شورای همکاری تجلی یافت، اما در اعتراضات یمن دولت قطر ضمن برقراری ارتباط با گروه‌های مختلف سیاسی این کشور کلیه امکانات شبکه الجزیره را در اختیار آنان قرار داد و در دامن زدن به اعتراضات عمومی نقش مؤثری ایفا نمود. به ویژه آن‌که در رقابت با عربستان سعودی دولت قطر تلاش کرد تا رژیم «علی عبدالله صالح» را رژیم فاسد و نامشروع معرفی و دامنه اعتراضات را گسترده‌تر نماید (جتی، ۱۳۹۰). قطر در خصوص «یمن» رویکرد شفاف‌تری را اتخاذ کرد و در همان ابتدا به صورت صریح خواستار انتقال مسالمت آمیز قدرت و کناره‌گیری «عبدالله صالح» از مقام ریاست جمهوری شد. اما درخواست قطر از سوی یمن به صورت قاطعانه رد شد و «صالح» قطر را به تلاش برای تضعیف حاکمیت یمن و کاهش نفوذ دولت سعودی متهم نمود (Ulrichsen, 2011). در مورد تحولات سوریه، «قطر» در کنار عربستان سعودی از اصلی‌ترین نیروهای پیش برنده رویکرد تغییر رژیم «بشار اسد» به شمار می‌آید و به خصوص در نقش ریاست اتحادیه عرب در صدد اعمال فشار بر دولت اسد و بسترسازی برای مداخله خارجی در این کشور است؛ تلاش‌هایی که در راستای اهداف استراتژیک غرب مبنی بر حذف سوریه از محور

مقاومت و کاهش نقش‌آفرینی بازیگرانی است که می‌توانند برای ایران بازدارندگی ایجاد نمایند. الجزیره تحولات سوریه را به صورت گسترده‌ای انعکاس داده و حتی به بزرگ‌نمایی اعتراضات و خشونت‌های داخلی این کشور می‌پردازد. فعالیت‌های رسانه‌ای الجزیره در قبال تحولات سوریه در راستای سیاست قطر مبنی بر تشدید بحران در سوریه و کمک به تغییر رژیم در این کشور است که مکمل تلاش‌های سیاسی «دوحه» برای مقابله با دولت «بشار اسد» در سطح جهان عرب محسوب می‌شود.

دولت قطر، رهبری دولت‌های عربی و منطقه برای تغییر رژیم در سوریه را برعهده دارد. بعد از اعمال تحریم‌ها علیه دولت سوریه در اتحادیه عرب و همچنین اعزام ناظران این اتحادیه به سوریه، «قطر» شیوه‌های جدیدی را برای اعمال فشار بر دولت اسد آغاز کرد. قطری‌ها در کنار حمایت از عناصر مسلح معارض سوری، ارجاع پرونده سوریه به شورای امنیت سازمان ملل و همچنین اعزام نیروهای نظامی عربی به سوریه را مطرح ساخته‌اند. قطر در پی نقش‌آفرینی گسترده در سوریه همانند بحران لیبی است و طرح اجرا شده برای لیبی را برای سوریه نیز در دستور کار خود قرار داده است. در این راستا قطر تلاش می‌کند بسترها را برای مداخله ناتو و امریکا در سوریه فراهم نماید. قطر سعی دارد با همراه ساختن اتحادیه عرب از شورای امنیت سازمان ملل متحد درخواست کند که طرح اتحادیه عرب را در دستور کارش بگنجاند. طرحی که بر اساس آن کنار رفتن «بشار اسد» از ریاست جمهوری و واگذاری قدرت به معاون وی و سپس تشکیل دولت «آشتی ملی» پیشنهاد شده است. همچنین براساس برخی گزارش‌های مطبوعاتی قطر می‌خواهد گروه‌های مسلح لیبیایی را که توسط نظامیان قطری آموزش دیده‌اند، از طریق ترکیه به سوریه بفرستد تا در کنار معارضین سوری بجنگند (ایران دیپلماتیک، ۱۳۹۰).

موانع و ظرفیت‌های نقش‌آفرینی قطر

همان گونه که اشاره شد دولت قطر سعی کرده است تا در خیزش‌های مردمی و تحولات جهان عرب نقشی کانونی داشته باشد و در حوزه‌های مختلف نقش‌آفرین بوده است. این کشور به خصوص در لیبی نقش مهمی در سقوط رژیم قذافی در میان سایر دولت‌های عربی ایفا کرد و هم اکنون نیز سعی دارد این پیشتازی را در خصوص تحولات سوریه بار دیگر تکرار نماید و به تغییر رژیم در این کشور کمک اساسی نماید. هرچند که افزایش سطح بازیگری و تأثیرگذاری منطقه‌ای قطر و به خصوص نقش‌آفرینی آن در تحولات جدید عربی تا حدود زیادی بارز به نظر می‌رسد، اما در این خصوص این پرسش مهم را نیز می‌توان مطرح کرد که این نقش‌آفرینی تا چه زمان یا تا چه سطح و محدوده‌ای می‌تواند

تداوم یابد و آیا قطر از ظرفیت‌ها و قابلیت‌های لازم برای تداوم نقش آفرینی در تحولات عربی برخوردار است.

یکی از موضوعاتی که در خصوص نقش آفرینی قطر در تحولات منطقه‌ای مشهود و مشخص به نظر می‌رسد این است که سیاست‌ها و اقدام‌های این دولت در تحولات منطقه از هماهنگی یا همگرایی بالایی با اهداف و سیاست‌های غرب با محوریت امریکا در منطقه خاورمیانه و شمال آفریقا برخوردار است و می‌توان شاهد نوعی ائتلاف و همکاری بالا بین قطر و امریکا در تحولات منطقه بود. هرچند برخی این مسأله را مطرح می‌کنند که قطر سعی دارد سیاست خارجی مستقلی را دنبال نماید و از این‌که به عنوان ابزار یا برگه‌ای در دست امریکا باشد دوری نماید؛ اما واقعیت حاکی از آن است که سیاست منطقه‌ای قطر هیچ‌گونه تضاد اساسی با سیاست‌های امریکا ندارد و تفاوت‌ها تنها در سطوح خرد و جزئی هستند. از جمله سیاست رادیکال قطر در مقابل لیبی و سوریه و تلاش برای تغییر رژیم در این کشورها به صورت کامل در چارچوب اهداف و سیاست‌های اساسی غرب در منطقه قرار می‌گیرد و در حوزه‌های دیگر مانند مصر، تونس و بحرین نیز سیاست‌های قطر با منافع امریکا تضاد اصولی مهمی ندارد.

قطر در طول دهه‌های گذشته و به خصوص از زمان به قدرت رسیدن حاکم کنونی با کودتا علیه پدرش، با توجه به آسیب‌پذیری‌های خود که از ویژگی‌های دولت‌های کوچک ناشی می‌شود، سعی نموده است تا روابط استراتژیک خود با قدرت‌های بزرگ را تقویت کند. به خصوص می‌توان این کشور را به نوعی در ائتلاف استراتژیک با امریکا محسوب نمود. این ائتلاف ظرفیت‌ها و فرصت‌های مناسبی را برای قطر جهت نقش آفرینی منطقه‌ای ایجاد می‌کند و بر این اساس به رغم آسیب‌پذیری‌های خاص قطر، به دلیل حمایت‌ها و ائتلاف استراتژیک امریکا رهبران قطر کمتر احساس تهدید می‌کنند. این مسأله باعث شده است تا نقش آفرینی‌های قطر از سطح یک کشور کوچک فراتر برود و با افزایش بلندپروازی‌های آن حتی در اندازه قدرت‌های منطقه‌ای مانند ترکیه و عربستان سعودی مطرح شود. در واقع می‌توان عنوان کرد که آغاز نقش آفرینی جدی قطر در سطح منطقه‌ای، ناشی از نوعی تحول در روابط قطر و امریکا و دادن پایگاه‌های نظامی مهمی مانند «السلیه» به نیروهای نظامی امریکا بوده است. موضوعی که با کمرنگ شدن نقش پایگاه نظامی امریکا در «الظهران» و «الخبر» عربستان همراه بود و حتی می‌توان آن را در قالب استراتژی منطقه‌ای امریکا مبنی بر جایگزین ساختن قطر به جای عربستان در سیاست خاورمیانه ای امریکا ارزیابی نمود. با این حال این نوع از روابط بین قطر و امریکا محدودیت‌های خاص خود را نیز برای دولت قطر در پی دارد.

منابع و قابلیت‌های اقتصادی بالای قطر ظرفیت‌های مهمی را برای نقش‌آفرینی منطقه‌ای در اختیار این کشور قرار می‌دهد. منابع اقتصادی بالای قطر در قیاس با جمعیت اندک آن، باعث می‌شود تا دولت بتواند منابع مالی گسترده‌ای را برای سیاست‌های منطقه‌ای خود هزینه نماید. این منابع مالی در تحولات عربی اخیر در مواردی که قطر خواستار تشدید بحران و تغییر رژیم (مانند لیبی و سوریه) است، به نیروهای سیاسی و شبه‌نظامی مخالف اختصاص می‌یابد و در مواردی که هدف حفظ رژیم موجود و کنترل بحران است، به ساختار و عناصر قدرت رژیم سابق تعلق می‌گیرد؛ در این خصوص می‌توان به کمک‌های قطر به شورای نظامی مصر اشاره نمود.

علاوه بر روابط استراتژیک با غرب و منابع اقتصادی، مؤلفه‌های «قدرت نرم» قطر نیز ظرفیت‌های مناسبی را برای افزایش نقش‌آفرینی این کشور در تحولات عربی به وجود آورده است. «شبکه الجزیره» به عنوان یکی از رسانه‌های مهم عربی، هم اعتبار خاصی به دولت قطر بخشیده است و هم به عنوان ابزاری برای پیشبرد سیاست‌های این کشور در تحولات عربی عمل نموده است. علاوه بر این، اقدامات و فعالیت‌های فرهنگی و آموزشی قطر و تلاش رهبران این کشور برای برجسته ساختن خود به عنوان حامیان دموکراسی در منطقه که به تصویرسازی مناسب از قطر در عرصه بین‌المللی کمک کرده است نیز، به عنوان یکی از مؤلفه‌های قدرت نرم این کشور در افزایش نقش‌آفرینی‌های آن در سطح منطقه تأثیرات به‌سزایی دارد. براساس این گونه مؤلفه‌های قدرت نرم است که قطری‌ها نقش‌آفرینی‌ها و سیاست‌های منطقه‌ای خود را در قالب‌های روزآمدتر به پیش می‌برند.

مؤلفه‌های فوق، ظرفیت‌های مناسبی را برای نقش‌آفرینی قطر در تحولات منطقه‌ای ایجاد کرده است، اما توجه به مؤلفه‌ها و عناصر دیگری از واقعیت، ما را به این نتیجه رهنمون می‌سازد که قطر با ویژگی‌های موجود آن نمی‌تواند نقش‌آفرینی‌های مرحله‌ای خود را به جایگاه و نفوذ منطقه‌ای نهادینه شده تبدیل نماید. اولین نکته مهم آن است که روابط استراتژیک قطر با غرب به رغم برخی ظرفیت‌سازی و فرصت‌سازی‌ها، برای آن محدودیت‌های مهمی نیز ایجاد می‌کند و اولین نتیجه آن را می‌توان فقدان استقلال یا خطوط قرمز غرب برای سیاست منطقه‌ای قطر عنوان نمود. از آنجایی که قطر بقا و امنیت رژیم خود را در ائتلاف با غرب تعریف کرده است، هرگونه سیاست مستقل و در تضاد با منافع غرب می‌تواند برای این کشور به منزله مخاطرات و چالش‌هایی اساسی تلقی شود. بر این اساس نقش‌آفرینی‌های منطقه‌ای قطر تنها در چارچوب اهداف و منافع غرب در منطقه قابل تداوم است و با تغییر سیاست‌های غرب در منطقه و شکل‌گیری ائتلاف‌های جدید یا تضعیف جایگاه امریکا در منطقه، نقش‌آفرینی‌های قطر نیز تحت تأثیر قرار خواهد گرفت. از

این روست که نقش قطر بیشتر همراهی با قدرت‌های بزرگ و غرب خواهد بود؛ تا این‌که بتواند به جایگاه و نقش متداومی تبدیل شود.

همچنین قطر فاقد مؤلفه‌های سخت قدرت از جمله جمعیت زیاد، سرزمین وسیع و یا قدرت نظامی بالاست که بتواند این کشور را به حفاظت از دستاوردهای خود و تداوم نقش آفرینی‌هایش ترغیب نماید. بر این اساس است که هرچند می‌توان شاهد نقش آفرینی‌های قطر در تحولات منطقه‌ای از جمله در مراحل بحرانی بود، اما این‌که قطر بتواند نقش خود را تداوم دهد و نفوذ خود را در بلند مدت یا میان مدت در برخی حوزه‌ها حفظ نماید، چندان جدی محسوب نمی‌شود. علاوه بر این، مسأله دیگری که به عنوان مانع و محدودیتی جدی برای ترجمه نقش آفرینی‌های مرحله‌ای قطر به جایگاهی نهادینه در سطح منطقه عمل می‌کند، فقدان اصول پایدار در سیاست خارجی این کشور و تناقض‌هایی است که ناشی از تلاش‌ها و اهداف مرحله‌ای رهبران قطر محسوب می‌شود. برخلاف کشورهایی مانند عربستان سعودی، ترکیه و جمهوری اسلامی ایران که می‌توان برخی از اصول را در مورد سیاست خارجی آن‌ها مورد اشاره قرار داد، دولت قطر اصول، ایدئولوژی یا تابوی خاصی در سیاست خارجی خود ندارد و بر این اساس می‌توان شاهد چرخش‌ها و دگرگونی‌های بسیاری در سیاست منطقه‌ای این کشور بود. این ویژگی هرچند که انعطاف پذیری در سیاست خارجی یک دولت را افزایش می‌دهد، اما به عدم ثبات و تناقض در سیاست خارجی نیز می‌انجامد و بر این اساس نفوذ و تأثیرگذاری‌های بلندمدت را که لازمه کسب جایگاه منطقه‌ای است، به تحلیل می‌برد. از این روست که واکنش‌های منفی متعددی را از سوی مردم، گروه‌های سیاسی یا دولت‌های جدید در کشورهای دچار تحول در جهان عرب در قبال سیاست‌های قطر می‌توان شاهد بود.

نتیجه‌گیری

قطر تلاش کرده است تا در خیزش‌های مردمی و تحولات جدید جهان عرب نقش مهمی ایفا کند و با توجه به اهداف بلندپروازانه و فعالیت‌های بالای رهبران قطر در این تحولات، حتی می‌توان نقش این دولت کوچک را با دولت‌های محوری دیگر در منطقه مانند عربستان سعودی و ترکیه مقایسه نمود. این در حالی است که قطر دولتی کوچک در حاشیه جنوبی خلیج فارس است و نوع نقش آفرینی‌های آن با ویژگی‌های عینی آن به عنوان دولت کوچک در طبقه‌بندی‌های روابط بین‌الملل همخوانی چندانی ندارد. آنچه که در خصوص نقش منطقه‌ای قطر در نوشتار حاضر مورد بررسی قرار گرفت، این بود که آیا قطر می‌تواند نقش آفرینی‌های قابل ملاحظه خود در تحولات عربی را به نفوذ متداوم و جایگاهی نهادینه

در سطح منطقه‌ای تبدیل نماید.

قطر از منظر معیارهای عینی مانند وسعت و جمعیت در قالب دولت‌های کوچک قابل تعریف و بررسی است، اما نکته مهم در کنار این موضوع آن است که رهبران قطر سعی دارند با تکیه بر روابط استراتژیک خود و همچنین تکیه بر قدرت اقتصادی و مؤلفه‌های قدرت نرم این کشور، نقشی فراتر از دولتی کوچک در عرصه منطقه‌ای داشته باشند و حتی با بازیگران محوری منطقه مانند عربستان سعودی رقابت نمایند. در این چارچوب فهم ارتباط بین کوچک بودن و بلندپروازی‌های منطقه‌ای قطر تا حدی راحت‌تر می‌شود. بر این اساس است که قطر برخلاف کشورهای کوچک دیگر در حاشیه جنوبی خلیج فارس، سعی دارد تأثیرگذاری بالایی بر تحولات منطقه‌ای داشته باشد و حتی در حوزه‌هایی مانند لیبی و سوریه به عنوان پیشتاز تغییر رژیم در میان دولت‌های عرب محسوب می‌شود.

دولت قطر در مقطع کنونی نقش‌آفرینی بالایی در تحولات عربی دارد و ظرفیت‌هایی مانند روابط استراتژیک با غرب و همراهی با منافع و سیاست‌های غرب در منطقه، منابع اقتصادی و مالی بالا برای سرمایه‌گذاری و تأثیرگذاری در کشورهای دچار تحول و همچنین مؤلفه‌های قدرت نرم مانند «شبکه الجزیره»، به این کشور کمک می‌کند تا این نوع از نقش‌آفرینی و تأثیرگذاری را در تحولات منطقه داشته باشد. با این حال مؤلفه‌های مهم دیگری مانند فقدان استقلال و تأثیرگذاری مستقل در عرصه سیاست خارجی، فقدان یا ضعف در مؤلفه‌های قدرت سخت مانند وسعت سرزمینی، جمعیت و توان نظامی که تضمین‌کننده جایگاه منطقه‌ای کشورها محسوب می‌شود و همچنین عدم ثبات و فقدان اصول در سیاست خارجی که به تغییرات نامتناسب و تناقض در سیاست خارجی این کشور می‌انجامد مانع از آن می‌شود که قطر بتواند نقش‌آفرینی مرحله‌کنونی خود در تحولات عربی را به جایگاهی نهادینه و نفوذی متداوم در منطقه تبدیل نماید.

منابع

منابع فارسی

- ۱- نیک ملکی، محمد، (تابستان ۱۳۹۰) شبکه‌های خبری عربی و بیداری اسلامی: الجزیره و العربیه، فصلنامه مطالعات منطقه‌ای جهان اسلام، سال دوازدهم، شماره ۴۶.
- ۲- ایران دیپلماتیک، (۲۹ آذر ۹۰)، چرا آمریکا قطر را برگزید؟، در: <http://irdiplomatic.com/m-9308.htm>
- ۳- پژوهشکده تحقیقات راهبردی، (۱۰ اردیبهشت ۱۳۹۰)، قطر: تحولات داخلی و جایگاه منطقه‌ای، در: <http://www.isrjournals.ir/fa/essay/138-essay-farsi-5.html>
- ۴- جنتی، علی، (۲۷ مرداد ۱۳۹۰)، نقش مرموز قطر در انقلاب‌های عربی، در:

<http://www.irdiplomacy.ir/fa/news/57/bodyView/15559>

۵- خبرآنلاین (الف)، (۹۰/۸/۲۲)، مخالفت احزاب تونس با دعوت از امیر قطر، در:

<http://www.khabaronline.ir/detail/184723>

۶- خبرآنلاین (ب)، (۹۰/۸/۳۰)، لیبی به قطر هشدار داد، در:

<http://www.khabaronline.ir/detail/>

۷- خبرفارسی، (۶ شهریور ۱۳۹۰) ورود تمام قد قطر به مناقشه بحرین، در:

<http://khabarfarsi.com>

۸- دیپلماسی ایرانی، (۱۳ شهریور ۱۳۹۰)، پاریس، جایی برای ابراز خشم شاه بحرین از قطر، در:

۹- <http://irdiplomacy.ir/fa/news/58/bodyView/15985.html>

۱۰- شفاف، تولید گاز مایع قطر افزایش می‌یابد، در:

<http://www.shafaf.ir/fa/pages/?cid=76201>

منابع انگلیسی

1. Lobel , Steven E , Norrin M. Ripsman and Jeffrey W. Taliaferro(ed),(2009) , Neoclassical Realism, The State, and Foreign Policy, Cambridge University Press.
2. Prepared for delivery at the International Studies Association Annual Conference, in Montreal, Canada.
3. Maass, Matthias,(2009) , The elusive definition of the small state International Politics Vol. 46, 1 Palgrave Macmillan.
4. Peterson ,J.E.,(AUTUMN 2006) ,Qatar and the World: Branding for a Micro-State, MIDDLE EAST JOURNAL, VOLUME 60, NO. 4.
5. Ulrichsen , Kristian Coates , (12 April 2011),Qatar and the Arab Spring.
6. Blanchard , Christopher M., (may 2011) Qatar: background and U.S relations
7. Shushan ,Debra , (March 16-19, 2011) ,BOLD MOVES FOR A SMALL STATE: AN ANALYSIS OF QATAR'S FOREIGN POLICY
8. www.crs.gov
9. <https://www.cia.gov/library/publications/the-world-factbook/geos/qa.html>
10. <http://www.opendemocracy.net/kristian-coates-ulrichsen/qatar-and-arab-spring>

The Role of Qatar in Arab World's Uprisings: Prospects and Limitations

Ali Akbar Asadi

Ph.D. Student of International Relations, University of
Allame Tabatabai

Qatar tries to play a considerable role in the recent popular uprisings of the MENA region and the new developments taken place in the Arab world. It has an ambition to upgrade its influence in the MENA region to reach the role played by core regional players such as Turkey and Saudi Arabia.

This paper tries to consider this question and see that whether Qatar has the potentials to play a stable and permanent role in the Arab world affairs and in doing so what limitations it may face to? The paper believes that Qatar's strategic relations with the West and its economic advantages along with soft power it gained may create good points for playing an effective role. Nevertheless, Qatar's dependency in foreign policy, lack of constant principals and contradiction in its orientation in foreign policy joined with weaknesses in the domain of hard power, are impediments that prevent Qatar from transforming its short term role playing in the region into a permanent regional role and influence.

Keywords: popular uprising, Arab world, Qatar, foreign policy, small state.